

متن پرسش

با عرض سلام: چند وقتی است که می‌خواهم بنویسم اما شاید جمله بندی آنچه در درونم می‌گذرد سخت بود آخر سر نتوانستم صحبت نکنم گویا زور آن بیشتر بود. دوست ندارم مصدع اوقات شریفتان شوم. اگر متن طولانی است عذرخواهی می‌کنم و شاید کاربران دیگری مباحث مهمتر و سوالات ضروری تری داشته باشند پس هرگاه مزاحمتی نبود ممنون می‌شوم دُرافشانی بفرمایید. راهی مرا فرا می‌خواند که سر در آن نوشته شده «مسئله این است جهان قدسی» به سبب شغلم در ساختاری هستم که زیاد با ارباب رجوع و سیستم اداری سرو کار دارم، می‌فهمم چگونه ساختارهای ساخته شده توسط مدل غرب (و آنچه با ذات زندگی ما نمی‌خواند) انسانهای متناسب خود را می‌سازد و می‌طلبد و باید به تغییر در ساختارها و افقی که به آن می‌اندیشیم فکر کرد. حقیقتا گاهی سخت می‌شود اهل نماز و روزه بود و در این سیستم بیگانه از سنت خودمان کار کرد. احساس می‌کنم برای رفتن در آن راه ابزارهایی می‌خواهم، ابزارهایی از جنس ایمان و امید، مثل باغبانی که با شور و شوق مراحل کاشت و داشت را به امید برداشت طی می‌کند. شور و شوقی از جنس ایمان و امید. احساس می‌کنم داشتن های غیر ایمان و امید برایم ملالت آور شده. وظیفه ی من ساختن ظرف و ظرفیت است، ظرف گدایی باید ساخت با عمل و دعا، هرچند دعا خودش عمل است و عمل دعا، عملی از جنس از میان برداشتن خود، مثل صیقل دادن چیزی تا نقش های دیگر در آن بهتر نمایان شود، تا جواد عالم ظرف ها را پرکند. ای کاش بهتر و زیباتر زمینه ساز اراده ها و تقدیرهای او بودم. تقدیری زیبا به نام شهادت، دیدن چیزی که برای دیدنش امروز نه مثل دیروز بلکه باید چیزهای زیادی را ندید. دیدن چقدر ساده پریدن شهیدان نفس را در گلویم محبوس می‌کند. ای کاش در این دوران که شمردن پولها و مشکلات مُد شده، کمی به این فکر کنیم که اگر مبدا تفکر و عمل مان این باشد که «فقط اوست ولا غیر» چگونه همه ی مشکلات رنگ می‌بازد، چگونه تمدنی فتح می‌شود، چگونه ظرفیتی عظیم ساخته می‌شود، چگونه غبارهای نشسته روی چشم ها، وجودمان و جامعه پاک می‌شود؟ به یاد شکافتن دریا و فتح تمدن فرعون با عصایی می‌افتم اصلا قشنگی قوی بودن و به خاک مالیدن بینی استکبار این است که با ضعیف ترین چیزی که استکبار در میدان فهمش گمان دارد او را به زمین بزنی تا به رای اکثریت و نظام بین الملل خود ننازد. آری همه ی همه ی تنگنای امروز زندگی ها نه لاینحل بلکه حاصل یک سوءبرداشت و یک سوءتفاهم است که ما در فاصله گرفتن از آن در حال امتحان دادن هستیم و زیر نظر، مثل همه ی تاریخ بشرکه سادگی و پاکی بر ابرقدرتهای پیچیده پوشالی غلبه کرد، الان هم خواهد شد. تاریخ بشری که مثل یک نمایش تکرار شده که در هر قسمت آن عناصری هستند؛

موضوعی ثابت و قهرمانی و توده ای از انسانها با تفکر مشابه و شاید ضد قهرمان. امروز هم مثل همیشه جبهه مقابل حق دارد نقشش را کامل بازی می کند. مثل دیگر دوران تاریخ فراتر هم نمی رود، و این ماییم که هر روز بانگ برآمده برای ماست که ماه و خورشید و فلک در کارند «آیا قهرمان می شوی؟» باید از بودن ها صحبت کرد بودن هایی از جنس جمع بندی تاریخ، ما در جمع بندی تاریخ هستیم، تاریخ بشر مثل قسمت های یک نمایش بود، در دوره ها انسانها جای دوست و دشمن و سرمایه و سود و زیان را اشتباهی گرفتند مثل الان برخی از ما و همین مثل کاتالیزوری عمل کرد که پایان ها را سریعتر رقم زد. در این دوره ی پایانی که سیاهی زیاد شده و شب در حال گسترش است هر چند برای زمینیان آرامشی موقتی می آورد اما ستاره هایی در حال پدیدار شدن هستند یا شاید پرنورتر از ستاره که باید نوری بزرگ افکنند. برای ستاره ای پرنور شدن باید اتقی شد و باید برای اشقی نبودن انتخاب کرد باید اتقی شدن را برای خود کرد. در دوره ای که دوران یک شبه ها شده، یکی یک شبه غنی از پول می شود و دیگری غنی از ماسوی الله، باید دوران دوران دلسوزی باشد و امید، امید به پرواز، و دلسوزی مادرانه کردن برای آنان که بال هایشان را تاجران پرنده ها چیده اند. آنچه که امروز باید برای آن فکری کرد هم حجاب و هم منیت است، در پیاده روها که راه می رویم بوی منیت را استشمام می کنیم. بویی که فضا را مسموم کرده گاهی برخی ناگزیر از نفس کشیدن هوای مسموم را استنشاق می کنند و خطر آنجاست که این را هوا بدانیم، نه، این هوا پایدار نیست و باید تمیز شود. مادرانه پرنده بال بریده را باید درمان کرد، مسموم را باید درمان کرد. انسان نه مرد است و نه زن. انسان هم مرد است و هم زن. باید مادرانه به محبوسان، افق بیرون را نشان داد. گاهی با اشخاص که صحبت می کنم آنها روحشان به تبع کامپیوتر، صفر و یکی شده، یک رفاهی همانند آنچه که دیگری دارد، دارم یا بدبختم! چه درست فرمودید شما، که راه حل رفاه برای همه نیست باید ساحت عوض شود. نقطه ی عطف تغییر ساحت، مثل بسم الله الرحمن الرحیم، مثل انقلاب اسلامی ایران. انسان ها دور برگردانی به جاده ای دیگر می خواهند، افق می خواهند تا دل به آن بسپارند. باید برای انسانها ۱. بزرگ بودن ۲. قدسی بودن بازتعریف شود. بزرگی و تعریفی مثل اینکه چرا تو بزرگ هستی و فقط اینکه نگذار کوچک شوی؛ شاید بتوان بجای اینکه به او بگویی تهمت نزن غیبت نکن و... بگویی آن خدایی که گناه شخص را می بیند اما باز او را زنده نگه می دارد به امیدی، تو چرا او را می میرانی در تعریفی. برای روشن شدن مسیرمان کاش سوالهای جدی تری برایمان مطرح شود از قبیل؛ داستان بودن من انسان شهروند یا دست اندرکار مدیریت اجرایی کشور در این دنیا چیست چه چیزی باید داشته باشیم و چه چیزی نه؟ سیر تاریخ و جنگ و بالا و پایین آن در چه جهتی بوده؟ آیا استکبار که هر روز به رنگی است و امروز به رنگی اگر ما به آن کاری نداشته باشیم او ما را رها می کند؟ سیستم مدیریت امروز ما که در مقطعی دچار بن بست شده چه مدیریتی است؟ دینی یا مدل غیر دینی. آری آنچه باید بیاید می آید، هرچند نگهبانان و دژبانان قلعه تمدن فعلی غربی نشانه های تغییر را زودتر از همه دیده اند حتی بهتر از مایی که درون آنیم، و در و پنجره ها را ببندند و محبوسان قلعه را از ارتباط با بیرون و واقعیت

محروم کنند اما گرفتار در تونل ظلمانی را کورسو نوری بس! که بداند دیگر ظلمت از مُد افتاده، دیگر قلعه فتح و بی سکنه خواهد شد، جلوی نور را نمی توان گرفت، جوشیدن چشمه ای کافیهست تا بفهمیم دریایی در پیش است. حال که نمایش تاریخ بشری رو به اتمام است خوشا به حال قهرمانان به ثمر رساننده ی زحمات و تلاش های به اندازه یک طول تاریخ انسانهای قدسی در جهت نفوذ دین در تمام جزییات زندگی ها و بنیان نهادن نظامی الهی. بازوانشان نیروی یک تاریخ قدسیت را به همراه دارد. در پایان می توان فهمید که با این همه تلاش هایی که در طول تاریخ بشر شد بشر مالک هیچ چیزی نشد و فقط در طول زندگی باید به جای برای خود کردن آنچه برای او نبود در عوض با نگاه و انتخابی که با آن زندگی کرد تا همیشه ابدیت می ماند. التماس دعا

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: همین طور است که می فرمایید. از یک طرف با بشری روبرو هستیم که آماده است در نهایی ترین حضور حاضر شود، اگر در آن نهایی ترین نهایت، ربط مطلق خود را به حضرت معبود که همان عین الربط بودن او است فراموش نکند. و از طرف دیگر؛ وای و صد وای اگر در چنین موقعیتی فقر ذاتی خود و عین الربط بودن خود را فراموش کند. این جا است که در نهایی ترین حضور به وسعتی که ظرف همه توهمات است، خود را می یابد. اخیراً در سالگرد حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» نکاتی به قلم آمد که خوب است در نسبت راه حل عبور از خود پنداری بشر جدید، آن نکات را مدّ نظر قرار دهیم. موفق باشید در سالگرد رحلت مردی که معنای اصیل ترین بودن را در نزد خود و در جهان به ما متذکر شد، یعنی حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه»؛ و با نظر به تاملاتی که باید نسبت به تمدن اسلامی مد نظر داشت، خوب است در بستر آغاز تاریخی که با او شروع شد، نظری چند به خود و به بشر جدید و به جهان پیرامونی مان بیندازیم، باشد که در بحران بی معناشدن بشر جدید و نیست انگاری که تقدیر این دوران است، راه معناداری بشر آخرالزمانی مدّ نظر آید. در این رابطه نکات زیر تقدیم می شود:

۱. پس از کانت، تفکر فلسفی در حوزه حضور «جهانی» که انسان نسبت با واقعیات می تواند داشته باشد، و این که آیا انسان از این به بعد در حوزه وجود خود و به همان معنایی که انسان سوژه خود است، با واقعیات ارتباط دارد و یا مانند گذشته در حوزه حضور در عالم با واقعیات ارتباط دارد. رویکرد اول، مدّ نظر کانت است و در این حالت است که واقعیات معنای خاصی در نسبت با انسان پیدا می کند و این امری است که هم در حوزه تفکر هگل و هم در حوزه تفکر هایدگر پیش آمد که انسان و جهان معنای دیگری پیدا می کند.

۲. در جهان جدید، به عنوان جهان کانتی، علم مانند گذشته بازنمایی آنچه هست به حساب نمی آید، انسان با خودش به سر می برد و سعی می کند جهان را مطابق آنچه تصور می کند بسازد و از این طریق

عملاً با خودش و با ساخته‌هایش زندگی می‌کند. در حالی که علم در جهان گذشته، علم به واقعیات بود و کمال انسان آگاهی هرچه بیشتر به واقعیات و حقایق به حساب می‌آمد. حال سخن در این است، آیا می‌توان در این آخرازمان تاریخی و با نظر به تمدن اسلامی این دو نوع انسان و علم را جمع کرد؟ [۱]

به طوری که انسان از یک طرف تنها در نزد خود و در هستی و بودن خود باشد و از طرف دیگر بودن او بودنی باشد به وسعت همه هستی و او در ذات خود، به جهت هویت تعلقی و وجود بیکرانهاش، در همه عالم حاضر باشد، آن هم به همان معنایی که در خود حاضر است. این آن امری است که مباحث «حضور در جهان بین دو جهان» متذکر آن است. [۲]

۳. با کانت و با پرسش‌های چهارگانه او تاریخ مدرن شکل گرفت. او پرسید ۱. چه می‌توانم بدانم؟ ۲. چه باید بکنم؟ ۳. به چه می‌توانم امید داشته باشم؟ ۴. انسان چیست؟ [۳] که برای جواب دادن به سه سؤال اول، باید به سؤال آخر جواب داده شود که «انسان چیست» در دل این تاریخ تلاش‌های فراوانی شد تا با فهم انسان این سؤالات جواب داده شود و مطالعه فلسفه غرب برای آن است که بدانیم بشر چه جوابی برای این سؤال‌ها یافته است تا در فهم انسان قدمی جلو بگذارد و فکر کنیم با انسان جدید چه نوع مواجهه‌ای باید داشت و آموزه‌های دینی و معنوی را چگونه باید با او در میان گذارد. آیا یکی از ارکان تفکر نسبت به تمدن اسلامی مواجهه ای نیست که ما باید با این سوالات چهار گانه دسته باشیم؟

۴. حال ما با ظهور انقلاب اسلامی با تاریخی روبه‌رو هستیم که از یک جهت باید در رابطه با سؤالات کانت به انسانی فکر کنیم که سوژه خود شده و از جهتی دیگر همان انسان با نظر به حضور تاریخی خود، متوجه حضور بیکرانه خود در هستی باشد، آن هم ماورای دوگانگی سوژه و ابژه بودن انسان و موجودات، با نظر به حضور تاریخی انقلاب اسلامی، انسان در اکنون جاودان خود حاضر است و از این جهت انقلاب اسلامی و در راستای آن تمدن اسلامی، تاریخ دیگری است غیر از تاریخ مدرن، و از انسانی پرسش می‌کند که به معنای کانتی‌اش سوژه خود بنیاد خود نیست ولی نه به معنای آن که انسان ابژه‌ای باشد تا مورد شناسایی قرار گیرد، بلکه جهانی است که باید با هویت آخرازمانی خود در جهان حاضر شود، به عنوان حامل همه اسمای الهی، ولی نه در جدایی بین او و عالم و معنای حضور در «جهان بین دو جهان» از طریق انقلاب اسلامی در این‌جا معنا می‌دهد.

۵. از دکارت گرفته تا کانت و هگل و هایدگر و گادامر، همگی درصدد توجه به الهیات و معنویات در جهان جدید بوده‌اند، الهیاتی که چندان در بستر الهیات قرون وسطی حاضر نیست و از این جهت می‌توان گفت با شخصیت‌هایی روبه‌رو هستیم که معتقدند اولاً: جهان مدرن، خرد مدرن را به همراه دارد که خرد خاص خودش می‌باشد. ثانیاً: در این جهان، بشر مدرن با نگاه الهیاتی خاص خودش

می‌تواند به سر ببرد. در همین رابطه عرض می‌شود «ما با تمدن اسلامی و تأکید بر ساختن اجتماع دینی، با دغدغه‌های خاص خود روبه‌رو هستیم، شبیه دغدغه‌های هگل و هایدگر در ساختن اجتماعی که آن اجتماع، در عین مدرن بودن، مذهبی باشد.» امری که حضرت امام خمینی نیز با فهم انسان جدید و آن نوع آزادی که انسان جدید در خود احساس می‌کند؛ مردم را مدّ نظر قرار می‌دادند.[۴]

۶. حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» در عین آن که معتقد به سعادت بشر هستند و حضور در دنیای جدید را مانع آن سعادت نمی‌دانند و در عین رعایت اخلاقی که اخلاق اجتماعی است ولی سعادت را منحصر به هویت اجتماعی بشر نمی‌دانند، در حالی که متفکرانی مثل کانت و هگل سعادت را صرفاً اجتماعی می‌دانند. این نکته از آن جهت اهمیت دارد که صرف مواجهه با عقل مدرن نمی‌تواند ما را از سنت‌های اصیل خود غافل کند، همان‌طور که مواجهه جناب فارابی با عقل فلسفی یونان، ما را از اصالت‌های خود جدا نکرد. زیرا فارابی می‌دانست چرا باید به عقل فلسفی یونانی رجوع کند، چیزی که امروزه ما نیز باید متوجه باشیم که چرا به فلسفه کانت و هگل در نظر به «جهان بین دو جهان» باید رجوع داشته باشیم و این غیر از آن است که ما کانتی و یا هگلی شویم، زیرا پیشاپیش جایگاه و مسائل خود را می‌شناسیم، و از تاریخ هزارساله خود غافل نیستیم، بلکه می‌خواهیم در عین حضور در این جهان، با تاریخ هزارساله خود در این تاریخ تجدید عهد کنیم. *إن شاء الله*

[۱] - از حضرت سجاد «علیه‌السلام» داریم: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ عَلِمَ أَنَّهُ يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَقْوَمُ مُتَعَمِّقُونَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» وَ الْآيَاتِ مِنْ سُورَةِ الْحَدِيدِ «إِلَى قَوْلِهِ وَ هُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» فَمَنْ رَامَ وَرَاءَ ذَلِكَ فَقَدْ هَلَكَ»، خدای عزوجل می‌دانست که در آخرالزمان مردمانی می‌آیند بسیار عمیق، لذا سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» و آیاتی از سوره حدید را تا «وَ هُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» فرو فرستاده و هرکه ماورای آنها را خواهد، هلاک گردد. (الکافی، ج ۱، ص ۹۱)».

[۲] - در این مورد به سه کتاب «انقلاب اسلامی، طلوع جهانی بین دو جهان» و «انقلاب اسلامی و چگونگی تحقق آینده دین‌داری ما» و «در راستای بنیان‌های حکمت حضور انقلاب اسلامی در جهانی بین دو جهان» رجوع شود.

[۳] - گفته می‌شود کانت، فیلسوف اندیشه روشنگری است.

[۴] - حضرت امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» در راستای هرچه مردمی بودن نظام اسلامی، در جلسه‌ای که سال ۵۸ با اعضای مجلس خبرگان داشتند فرمودند: من سفارش می‌کنم به آنهایی که خدای نخواستہ یک آرایی دارند بر خلاف مسیر ملت، من سفارش می‌کنم به آنها، که طرحشان را و آرایشان را بگذارند برای یک وقت دیگری و یک وقتی دیگر این کارها را بکنند، حالا وقت این نیست که آرائی که

خلاف مسیر ملت است اظهار بکنند و حیثیت خودشان را در بین ملت از بین ببرند. من میل ندارم حیثیت آقایان از بین برود در بین ملت. اگر در این مجلس یک چیزهایی و یک حرفهایی زده بشود که برخلاف مسیر ملت است، اینها وجاهت خودشان را از بین ملت می برند و خدای نخواستہ بعدها برایشان خیلی نفع ندارد. همان مسیری که ملت داشتند، همین چیزی که اگر می خواهید مطابق با میل خودتان دمکراسی عمل بکنید، دمکراسی این است که آراء اکثریت، و آن هم این طور اکثریت، معتبر است؛ اکثریت هر چه گفتند آرای ایشان معتبر است ولو به خلاف، به ضرر خودشان باشد. شما ولی آنها نیستید که بگویید که این به ضرر شماست ما نمی خواهیم بکنیم. شما وکیل آنها هستید؛ ولی آنها نیستید. بر طبق آن طوری که خود ملت مسیرش هست. شما هم خواهش می کنم از اشخاصی که ممکن است یک وقتی یک چیزی را طرح بکنند که این طرح برخلاف مسیر ملت است، طرحش نکنند از اول، لازم نیست، طرح هر مطلبی لازم نیست. لازم نیست هر مطلب صحیحی را اینجا گفتن. شما آن مسائلی که مربوط به وکالتتان هست و آن مسیری که ملت ما دارد، روی آن مسیر راه را بروید، ولو عقیده تان این است که این مسیری که ملت رفته خلاف صلاحش است. خوب، باشد. ملت می خواهد این طور بکند، به ما و شما چه کار دارد؟ خلاف صلاحش را می خواهد. ملت رأی داده؛ رأیی که داده متبّع است. در همه دنیا رأی اکثریت، آن هم یک همچو اکثریتی، آن هم یک فریاد چند ماهه و چند ساله ملت، آن هم این مصیبت‌هایی که ملت ما در راه این مقصد کشیده اند، انصاف نیست که حالا شما بیاید یک مطلبی بگویید که برخلاف مسیر است. یعنی انصاف نیست، که نمی شود هم، پیش نمی رود. اگر چنانچه یک چیزی هم گفته بشود، پیش نمی رود؛ برای اینکه اولاً مخالف با وضع وکالت شما هست و شما وکیل نیستید از طرف ملت برای هر چیزی. و ثانیاً بر خلاف مصلحت مملکت است، برخلاف مصلحت ملت است؛ برخلاف مصلحت خود آقایان است. (صحیفه امام، ج ۹، ص: ۳۰۴)